سخنرانی مسجد جامع زاهدان - جلسه 30

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصومِينَ.

صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، سَيّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لعنة الله عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ و دَهرَ الداهِرِينَ.

(فَلَوْ لا أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسَبِّحين لَلَبِثَ في بَطْنِهِ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) [1]

سخن ما در مورد وجود مسعود اعلی حضرت امکان مکنت، کیهان شوکت، حضرت بقیه الله ارواحناه فداه است. در اطراف وجود مسعود ایشان سخنان عدیده‌ای به جهات مختلفه گفته شد. سخنی‌که امشب شروع می‌شود و روزها هم تعقیب خواهد شد، یعنی هم شب صحبت می‌کنیم و اگر زنده باشیم ان‌شاءالله روز هم تعقیب می‌کنیم و اگر کسی بخواهد مطالب را به سلسله خودش بداند و درک کند باید شب و روز هر دو باشد، زیرا تکرار نمی‌کنم، سخن امشب ما که شروع می‌شود در مورد طول عمر حضرت است.

عقیده ما شیعه این است که امام زمان روحی فداه در نیمه شعبان سنه 255 یا 256 هجری مطابق کلمه نور یا کلمه نحر در سامراء متولد شده‌اند. الان 1390 از هجرت گذشته است. شما 56 را که از 90 کم کنید، 34 سال می‌شود، 200 را هم که از 300 رد کنید، 100 می‌شود، الان 1134 سال از عمر مبارک امام زمان گذشته است.

عقیده ما شیعه این است که این بزرگوار موجود هستند و مولود هستند و الان هم 1134 سال سن مبارک ایشان است، ممکن است که غیبت ایشان تا 1000 سال دیگر هم طول بکشد، چون ظهور این بزرگوار معین نیست که در چه سالی و در چه وقت خواهد شد، همین‌قدر بعضی روایات

گفته‌اند روز جمعه ظاهر می‌شود، بعضی روایات گفته‌اند روز شنبه ظاهر می‌شود که آن شنبه عاشورا خواهد بود.

به این اندازه اجمالا در بعضی از روایات اشاره شده است، ولی این‌که در چه سالی ظاهر خواهد شد، هیچ روایتی نداریم، و هرکسی هم که توقیت کند، یعنی برای ظهور حضرت وقت معین کند دروغ گفته است.

از امام صادق7 و باقر7 پرسیدند که برای ظهور مهدی7 شما وقتی است؟ آیا شما می‌دانید؟ فرمودند: ما نمی‌دانیم و وقتی هم برای آن معین نشده است.

ظهور ایشان مثل قیام قیامت است، قیامت را کسی نمی‌داند که چه موقع قائم خواهد شد و برپا می‌شود. بغته و ناگهانی یک‌دفعه قیامت سراپا می‌شود، ظهور حضرت هم همین‌طور است، هر رمّالی و هر جفّاری و هر خوابی و هرچه هم که در مورد تعیین زمان ظهور گفته‌اند تا به حال دروغ درآمده است.

وقتی امام صادق7 و باقر7 می‌فرمایند: ما نمی‌دانیم و وقت برای آن معین نشده است، دیگر فلان رمال روی رملی که می‌اندازد، به فرض هم دائره حروف را هم داشته باشد، هرچه در بیاید مسلم غلط است و دروغ است، یا جفاری اگر از طریق جفر سوال کند و جواب بگیرد که فلان سال است، مسلم بدانید دروغ است.

و در این وادی‌ها من بی‌اطلاع نیستم، خیلی چیزها دیده‌ام که همه‌اش دروغ در آمده است، وقت ظهور امام زمان را جز خدا کسی نمی‌داند، و این مطلب، مطلب بدائی است، حالا مقتضی نیست که معنی بدائی را برای شما بگویم.

ممکن است که 1000 سال دیگر بیاید و ممکن است فردا بیاید. «يُصْلِحُ اللَّهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَة» [2] خداوند در یک شب کار امام زمان را اصلاح می‌کند و حضرت مامور به قیام می‌شوند، فردا می‌بینی که صدا بلند شد که مهدی اسلام7 از مکه طالع شده است، ممکن است که 1000 سال دیگر هم عقب بیافتد، فعلا تا تاریخ الان 1134 سال از سن مبارک حضرت می‌گذرد، حالا همین مقدار را بگیرید.

عقیده ما این است که این بزرگوار وقتی طالع و ظاهر بشود، به صورت شاب موفق یعنی جوانی که اندامش و اعضایش معتدل است، یعنی ریش او سفید نشده است، دندان‌هایش نریخته است، یعنی

پیشانی او شیار پیدا نکرده است، یعنی قد او خم نشده است، مثل جوانی که در سن حدود 40 سالگی باشد، تر و تازه و شاداب و قوی، ایشان ظاهر خواهند شد، این عقیده ما است.

آن‌وقت بر این عقیده اشکال وارد شده است، که حالا اشکال را من طرح می‌کنم و ان‌شاءالله تعالی جواب دادن آن را شروع می‌کنیم.

اشکال این است:

ما آن‌چه دیده‌ایم و آن‌چه شنیده‌ایم، عمر نوع مردمی که ما می‌بینیم یا آن‌هایی که شنیده‌ایم، بین 60 است و 70 است و 80 است و خیلی که بالا برود، در هر 100 هزار تا، یک نفر، 90 یا 100. خیلی خیلی که بالا برود، در هر 2 یا 3 میلیون نفر، یک نفر، گاهگاهی 110 ساله و 120 ساله. خیلی که خودمان را بکشیم، همین حدود 120 و 130 است. و نوع مردم دنیا به 100 نمی‌رسند، این سنت خدا است در افراد بشری که ما می‌بینیم و شنیده‌ایم و می‌شنویم، این سنت خدا است. سنت خدا که تغییر و تبدیل نمی‌کند، روش خدا در عالم خلقت بشر تا آن‌جایی‌که ما می‌بینیم و دیده‌ایم و از پدران خود شنیده‌ایم و تاریخ به ما نشان می‌دهد، همین است که عمر خیلی بالا برود 100 یا 120 است.

خصوصا که پیغمبر هم فرموده‌اند و این روایت را شیعه و سنی از پیامبر نقل کرده‌اند، پیغمبر فرموده‌اند: «اکثر اعمار امتی بین الستین و السبعین» [3] عمر بیشتر از افراد امت من، بین 60 است و 70.

لهذا این 10 سال بین 60 و 70 را «عشره میشومه» اسو گذاشته‌اند، یعنی 10 سالی که شوم است، بد یمن است، اغلب در این 10 سال می‌میرند، لذا این 10 سال را 10 سال شوم گفته‌اند، 10 سالی که میمنت ندارد.

خوب با این فرمایش پیغمبر که فرموده است عمر بیشتر افراد امت من بین 60 تا 70 است، مگر امام زمان از امت پیغمبر نیستند؟

ایشان هم امت پیغمبر است. عمر ایشان هم مثل عمر دیگران است، باید 60 الی 70 باشد، نه! حالا بگو 80 یا 90 یا 100 یا 120.

1134 سال عمر! مگر او فولاد است! او هم گوشت است و پوست است و استخوان است و مو است، همان است که ما هستیم، خوراک او هم همین خوراک‌های ما است، او خیلی هم که عمر بکند، بگو 100 سال، نه 150 سال.

این عمر باورکردنی نیست، مخصوصا که پیغمبر هم آن‌طور گفته است.

این خلاصه استبعادی است که آن‌ها کرده‌اند. دیگر بیشتر از این حرف ندارند، فقط استبعاد است، سنت الهیه در نوع بشر بر این است که عمرهای آن‌ها از 60 تا 100 باشد، پیغمبر هم آن‌طور گفته است، این هم که شما گفته‌اید مثل ما است، مثل پدرانش است، مثل حضرت هادی و حضرت جواد و حضرت عسکری و حضرت رضا است، از همه ائمه کسی‌که عمرش از همه بیشتر بود، امام جعفر صادق بود، او از 70 تجاوز نکرد، حدود 70 بود! امام زمان دیگر 80 باید سن داشته باشد، یا 90، یا 100، 1130 سال!

این‌که نمی‌شود، این حرفی است که شما آشیخ‌ها در آوردید.

پس یا بگویید اصلا نبوده است یا بگویید بوده و مرده است، یا همان حرفی را که سنی‌ها می‌زنند که مهدی در آخرالزمان زنده می‌شود.

این ادعایی که شما می‌گویید خیلی دشوار است و قبول کردن آن سنگین است. این خلاصه اشکال آن‌ها است، دیگر بیشتر از این هیچ حرفی ندارند، نه دلیل عقلی دارند، نه دلیل نقلی دارند، نه حجت و منطق و برهانی دارند، فقط یک استبعادی است که می‌کنند از نظر سنت الهیه و از نظر گفته پیغمبر و از نظر مشاهدات خودشان.هرکس را که دیده‌اند 60 تا 70 ساله بوده که مرده است، 100 ساله بوده است که مرده است، پدرهای آنان که عمر مردم زمان خود را نقل کرده‌اند، عمر را در همین حدودها گفته‌اند. پدران ما که از پدران خودشان نقل می‌کنند، عمر زمان خود را همین 80 و 90 و 100 می‌گفتند.

پس یک فکری باید کرد، این حرف خیلی درست نیست. خاصه این‌که شما ک حرف دیگری می‌زنید، می‌گویید که ممکن است 1000 سال دیگر هم بماند، 2100 سال عمر وی بشود، 2100 سال بشر گوشتی بماند! بشر پوست و استخوانی، بشری که در برابر حوادث عالم طبیعت زیر و رو می‌شود و با چشم خود می‌بینیم، 3 میلیارد و 700 میلیون جمعیت است، همه این‌ها بعد از 100 تا 150 سال دیگر نیستند. دنیا این‌طور همه را از هم می‌پاشاند. آن‌هم که از همین جنس است. شما می‌گویید که روی همین زمین است، شما می‌گویید که خوراک را هم از همین نشئه می خورد، گوشت و پوست و استخوان است، فولاد و آهن و چدن نیست، چطور می‌شود؟

از همه بالاتر، این حرف دوم شما است که می‌گویید بعد از 1140 سال، 1134 سال ان‌شاءالله اگر امسال ظاهر بشود، او وقتی بیاید مثل جوان تر و تازه‌ای است که قد او شمشاد است.

خدا به حق قرآن چشم شما را یک‌مرتبه به جمال او روشن کند.

که او را بشناسید.

می‌گویید: قد او مثل شمشاد است، صورت او افروخته است، پیشانی او ابدا شیار ندارد. این دیگر عجیب‌تر است که بعد از 1100 سال جوان بماند و بیاید! اصل ماندن او خیلی بعید است، خیلی! ما که باور نمی‌توانیم بکنیم، بالاتر از همه این‌که او بعد از 1100 سال که بیاید او جوان می‌آید!

ما نگاه می‌کنیم، پیرمردهای ما در 90 سالگی، به فرض 120 سال عمر بکنند، پژمرده می‌شوند، ضعیف می‌شوند، پوست آن‌ها چروک می‌شود، قد آن‌ها خمیده می‌شود، بر فرض 120 سال عمر کند اما شرائط او طوری است که برود بهتر است از این‌که بماند. چشم‌هایش ضعیف می‌شود، گوش او ضعیف می‌شود، دندان‌هایش می‌ریزد، آن‌وقت حضرت 1100 سال دندان‌هایش تیز مانده است! چشم‌هایش هیچ تغییر حالتی پیدا نکرده است! بدنش همین‌طور. این عجیب‌تر است.

این خلاصه اشکال است.

فضلا خوب توجه کنند، خیلی خوش وقت هستم که ضبط می‌شود که اگر بعضی‌ها همه مطلب را نشنیدند، بعدا استدعا و خواهش کنند، تمنا کنند از آقایانی که ضبط دارند تا آن‌ها ضبط خود را دائر کنند، یک سوری درست کنند، نوار را آن‌جا ببرند و گوش کنند، حق نوار برداشتن دیگر کسی غیر از این ندارد، برای این‌که احترام مطلب باقی بماند، هرکس می‌خواهد خوب حرف‌ها را بفهمد باید سور درست کند، از دارنده نوار دعوت کند و او هم بیاید نوار خود را آنجا بگذارد، هم این سور بخورد و هم او گوش کند. غیر از این راضی نیستم که نوارها را زیاد کنند. خوش‌وقت هستم که نوار ضبط می‌شود.

در عین حال فضلا جزئیات مطلب را در نظر بگیرند.

جواب این استبعاد، این را نمی شود اشکال گفت، اشکال نیست، ایراد علمی نیست، یک استبعادی است، خیلی بعید به نظر می‌آید، مانند انسان دو اثر که بعید به نظر می‌آید، گاهگاهی انسان دو اثر پیدا می‌شود، در زمان امیرالمومنین7 پیدا شد، ان‌شاءالله فردا یا فردا شب می‌گویم.

جواب:

جواب موقوف است به یک مقدمه علمی که من آن را ساده می‌گویم، بعد آن را شرح می‌دهم، و بدانید جواب ما یکی نیست، از حالا می‌گویم، تا چهار جواب داریم. اگر حرف اول و منبر اول شما

را 100 درصد قانع نکرد، منبر دوم را رها نکنید، اگر منبر دوم شما را قانع نکرد، منبر سوم را رها نکنید، تمام را بشنوید، نه بخاطر جمعیت می‌گویم، بنده منبر رفتم که 15 تا 20 هزار جمعیت حضور داشتند، از نظر این‌که مطلب را بفهمید می‌گویم.

آن مقدمه علمی این است:

در حکمت متعالیه و فلسفه الهیه بمعنی الاعم، ثابت کرده‌اند که هر طبیعتی که مشکک شد و اختلاف در مراتب آن طبیعت پیدا شد، این طبیعت را در دوطرف اختلاف نمی‌توان به حدی محدود کرد و در یک مرزی آن را متوقف کرد.

مثال بزنم.

یکی از طبیعت‌های موجود در این عالم طبیعت حرکت است. «حرکه خروج الشیء من القوه الی الفعل یسیرا یسیرا» این حرکت یک طبیعتی در خارج است، یک حقیقتی در خارج است، این حقیقت از نظر سرعت و ؟؟؟ 18:30 تندی و کندی مختلف است.

یک حرکتی است که یک کیلومتر را در یک ساعت طی می‌کند، مثلا شما اگر یک موش را رها بکنید که از این‌جا به یکی از روستاهای اطراف برود، مثلا به گورمند برود، زیرا ییلاق مهم زاهدان است و من هم رفته‌ام و به عنوان سوغات آن را به تهران می‌برم.

از این‌جا تا گورمند 4 فرسخ راه است، یک موشی را رها کنید که از این‌جا به گورمند برود و از آب گورمند بخواهد بخورد، اگر تند برود 4 ساعت مسیر است، در 4 ساعت این حرکت، این مسافت 4 فرسخی را طی می‌کند.

حالا یک اسب تندرویی بخواهد از این‌جا به گورمند برود، همین مسافت را در دو ساعت طی می‌کند. حرکت در تندی دو برابر می‌شود.

همین مسافت را یک دانه اتومبیل بخواهد برود، اگر 60 کیلومتر برود، در نیم ساعت می‌رود، در هر نیم ساعت 30 کیلومتر می‌رود، 4 فرسخ یعنی 24 کیلومتر است، کمتر از نیم ساعت می‌رود.

پس حرکت اختلاف پیدا کرد به کندی و تندی، حرکت اتومبیل این مسافت را در 24 دقیقه می‌رود، حرکت اسب در 120 دقیقه شد، حرکت موش در 240 دقیقه شد. حرکت اتومبیل تندتر، اسب کندتر، موشک کندتر.

حرکت یک حقیقتی است که صاحب تشکیک و تفاوت است.

این حقیقتی که صاحب تفاوت است، نه از این‌طرف ؟؟؟ 20:50 و کندی و نه از آن‌طرف سرعت و تندی، به یک مرزی نمی‌توانیم آن را محدود کنیم.

نمی‌توانیم بگوییم که سریع‌ترین حرکات آن است که 4 فرسخ را در یک دقیقه برود، دیگر بیشتر از این نمی‌شود، تندتر از این نمی‌شود، این را نمی‌شود گفت، زیرا طبیعت و حقیقت حرکت، صاحب تفاوت است، هر درجه از تندی را که تو بگیری، تندتر از آن هم ممکن است. اتومبیل در نیم ساعت می‌رود، طیاره در 3 دقیقه می‌رود، طیاره که از زاهدان بلند شود به محض این‌که اوج بگیرد، بالای گورمند است، به 3 دقیقه هم نمی‌رسد، نمی‌توانی بگویی که دیگر بالاترین حرکت‌ها و سریع‌ترین حرکت‌ها، حرکت طیاره است که به 3 دقیقه از این‌جا گورمند را می‌پیماید.

نخیر از این تندتر هم ممکن است.

حرکت‌های فانتوم‌ها، حرکت موشک‌ها، برو بالاتر، حرکت صوت و صدا، برو بالاتر، حرکت دیگری داریم که در هر یک ثانیه پنجاه هزار فرسخ می‌رود. ساعت‌هایی که آویز دارد، یک حرکت آن یک ثانیه است، در هر ثانیه نور 50 هزار فرسخ حرکت می‌کند، یعنی نور از آفتاب که جدا می‌شود هر ثانیه 50 هزار فرسخ می‌رود، 60 ثانیه که یک دقیقه است، 60 ضرب در 50 هزار می‌شود، 300 هزار فرسخ در هر دقیقه حرکت می‌کند، نور در ساعتی 60 تا 300 هزار فرسخ حرکت می‌کند، ببین چه سرعتی است!

نمی‌توانی بگویی که آخرین درجه سرعت حرکت، سرعت نور است، زیرا ممکن است یک حرکت دیگری باشد که از نور هم سریع‌تر باشد.

آیا می‌شود؟

بله.

حرکت شعاع چشم تو، بنابرقول ریاضیون قدیم که رویت را به خروج شعاع می‌دانستند.

اختلافی است بین حکما طبیعی و حکمای ریاضی که دیدن به چیست؟

طبیعیون می‌گویند به انطباع است، من که دیوار را می‌بینم، عکس این دیوار در آینه چشم من منعکس می‌شود و بعد می‌بینم.

ریاضیون می‌گفتند که به خروج شعاع است، از چشم یک شعاعی بیرون می‌رود، به دیوار می‌خورد، مثل یک کله قندی که قاعده این در چشم است و راس این مخروط در دیوار است، به

دیوار می‌خورد، از دیوار برمی‌گردد و در چشم من می‌آید، مثل یک کله قند دیگری، نهایت انتهای کله قند آن‌جا است، سر کله قند هم در چشم من می‌آید، دو کله قند مخروطی، شعاع خارج می‌شود و می‌خورد به آنجا، از آن‌جا به چشم من برمی‌گردد و من می‌بینم. ریاضیون قدیم این را می‌گفتند.

بنابراین قول ما به ستاره سها نگاه می‌کنیم، ستاره سها ستاره کوچکی در کنار قطب شمال است، یا ستاره جُدی در کنار قطب شمال است نزدیک بنات النعش کوچک. خیلی از ما دور است. میلیون‌ها بلکه میلیاردها فرسخ از ما دور است، تا نگاه می‌کنیم او را می‌بینیم، بنابر قول ریاضیون شعاع رفته و به آن خورده و برگشته است که من آن را می‌بینم.

حرکت شعاع چقدر سریع است، صد برابر حرکت نور است. نمی‌توانی بگویی که حرکت در همین سرعت متوقف است. دیگر از این حرکت سریع‌تر ممکن نیست، این را نمی‌شود گفت! از این سریع‌تر هم داریم.

آن حرکت فکر شما است.

حالا اگر بخواهم آن را بگویم طول می‌کشد.

حرکت فکر شما اسرع از حرکت شعاع چشم است، ؟؟؟ 26 آن را نمی‌توانی متوقف کنی، به هر پایه‌ای که شرعت حرکت را ببری ممکن است دوباره یک حرکت سریع‌تر و تندتر از آن باشد.

این در جهت سرعت.

در جهت عکس آن نیز مطلب صادق است.

نمی‌توانی بگویی از حرکت موش، حرکت کندتری نداریم. چرا داریم، حرکت مورچه کندتر از موش است، حرکت بعضی پیرمردهای تنبل مرطوبی مزاج از مورچه هم کندتر است.

طرف از صبح تا شب راه رفت، به اندازه چوب دستی، آن هم به پهنای چوب دستی، یعنی دو سانتی‌متر راه رفت!

حرکت را در کندی هم به هر پایه‌ای که برسانی باز از آن کندتر هم ممکن است.

این یک حقیقتی مشکک است، یعنی تفاوت‌دار است، وقتی تفاوت پیدا شد به هیچ حدی از دو جانب، چه جانب بالا و چه جانب پایین، به هیچ حدی نمی‌شود آن را متوقف کرد. هرچه را تو سر حد بگیری امکان دارد یک سر حد دیگری باشد.

این یک مثال. از این ردیف مثال‌ها خیلی است. نمی‌خواهم در مثال شما را معطل کنم.

حرارت یک حقیقت و یک طبیعتی است. این حقیقت دارای تشکیک و تفاوت است.

یک حرارتی است که زیر بال کبوتر است که حرارت «حضانه الطیر» می‌گویند، این را کیمیاگرهای قدیم خوب تشخیص می‌دادند، یک حرارتی هم حرارت معده شما است، نیم من خوراک را می‌ریزی و در ظرف یک ساعت آن را آب می‌کند. شکم تنور داغی است. یک حرارت بالاتر حرارت تنوری است که در آن نان پخته می‌شود، یک حرارت بالاتر حرارت کوره آهنگری است که آهن را قرمز می‌کند، یک حرارت بالاتر حرارت ذوب آهن است که آهن را آب می‌کند، یک حرارت بالاتر حرارت این آتشفشان‌های سر کوه‌ها است، یک حرارت بالاتر حرارت خود آفتاب است.

به هر درجه‌ای که تو حرارت را فرض کنی، یک درجه بالاتر از آن هم ممکن است.

از این‌طرف هرچه کمتر از حرارت «حضانه الطیر» خیال بکنی باز ممکن است کمتر هم باشد.

به هیچ حدی، نه در جانب شدت، نه در جانب ضعف، نمی‌توانید آن را متوقف کنید و بگویید سرحد همین است، دیگر بالاتر و پایین‌تر نمی‌رود.

نور هم همین‌طور است. 1001 مثال است، همین دو مثال بس است.

یکی از حقایق موجود در این عالم، حقایق ترکیبی مرکبات است. بدن شما، این مرکب از عناصری است. بدن حیوانات هم مرکب از همان عناصر است. بدن گیاهان هم مرکب از همین عناصر است. حالا عناصر را به اصطلاح قدیم 4 تا بگیر، هوا و آتش و آب و خاک بگیر یا به اصطلاح جدید 100 تا عنصر بسیط بگیر. بالاخره بسائط به قول قدما یا متجددین، مرکبات از همین بسائط بوجود آمده‌اند. این‌ها با هم ترکیب شدند و این مرکبات پیدا شده است.

یکی از حقایق موجود این عالم، حقایق ترکیبی مرکبات است، مرکبات مختلف هستند، در دوام و ثبات و در زوال و فنا.

ما یک مرکب عنصری داریم که این مرکب عنصری بیش از یک شبانه روز دوام و بقا ندارد. عمر آن یک شبانه روز است. بعضی حیواناتی پیدا می‌شوند ؟؟؟ 30:50 که در فصل بهار می‌آیند، یک شبانه روز عمر آن‌ها است، بعضی هستند که یک ماه عمر آن‌ها است، سبزه‌هایی است که بعد از یک ماه خشک می‌شود و از بین می‌رود، بعضی از مرکبات هستند که یک سال عمر آن‌ها است، چه در نباتات و چه در حیوانات.

درِ حیوانات، مورچه یک سال عمر می‌کند، سر یک سال این حقیقت ترکیبی به هم می‌خورد، آن بسیطهایی که آن حقایق از آن پیدا شدند روی عوامل طبیعت از هم می‌پاشد. عجیب است که این حیوان مثل بعضی از تجار و کسبه ما می‌ماند، یک سال بیشتر عمر نمی‌کند، پدر نامرد به قدر صد سال آذوقه جمع می‌کند، احتکار و انبار می‌کند. چه خبر است؟

یک پیرمردی در خراسان از رفقای من بود که هشتاد سال عمر داشت، خیلی هم به من ارادت داشت، خیلی ارادت داشت. به منزل دستور داده بود که هروقت آشیخ آمدند شما در را باز کنید که ایشان به تالار تشریف ببرند، چه من باشم و چه من نباشم.

بعضی اوقات من هم می‌خواستم بروم، طلبه بودم، می‌رفتم نماز مغرب و عشا را می‌خوانم و به آن‌جا می‌رفتم. در را باز می‌کردند، چایی و شیرینی و آجیل می‌آوردند، بعد از ساعتی حاجی می‌آمد، این حاجی قدش خمیده شده است، چشم‌هایش ضعیف شده است، دو تا عینک دارد یکی برای خواندن و یکی برای دیدن. دندان به دهانش گذاشته است. برای هر سوراخش چیزی درست کرده است که به راه بیافتد! در گوش او سمعک، در دهان او دندان، چشم او عینک، دیگر بقیه را نمی‌دانم چه تهیه کرده است!

این حاجی می‌آمد، یک بیاضی داشت از آن دفترهای نیم بیاضی که قدما داشتند، با آن حساب‌های رقومی ؟؟؟ 33:25 قدیم. خط جن و پری بود، تمام دفتر یومیه و سالانه و دفتر کل و جز او همان بیاض بود که در بقل بود، کانّ حرز حضرت جواد7 است. ساعت 3 نصف شب می‌آمد، چراغ را روشن می‌کردند و پیش او می‌گذاشتند، من آن‌جا می‌نشستم و گاهی بعضی بچه‌های او می‌آمدند، مشغول صحبت بودیم. تا 4 نصف شب! سفره را می‌آوردند، حاجی چشم کورش را روی بیاض انداخته بود و دائم می‌نوشت. خودش را خسته می‌کرد. در 40 سال پیش او صدها هزار تومان دارایی داشت، برابر 20 میلیون تومان الان است! غذا را می‌آوردند، می‌گفتیم حاجی بفرما، می‌گفت بفرمائید من الان می‌آیم. ما می‌خوردیم، کاکل پلو را می‌خوردیم، خورشت‌های خوب را می‌خوردیم، می‌گفتیم حاج آقا بیا، می‌گفت دیر نمی‌شود من می‌آیم. آخر سر که ما سیر می‌شدیم می‌آمد و یک لقمه را می‌خورد و ته بشقاب را پاک می‌کرد، می‌ت: اسراف نکنید، این اسراف است! به او می‌گفتم: حاجی تو اگر تا 100 سال دیگر که زنده باشی خودت و 10 پشت دیگر تو به قدری که خوب هم بخورید و زندگی کنید دارید، چه خبر است؟ می‌گفت: انسان مسلمان باید کار کند، (وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعی) [4] برای من آیه قرآن می‌خواند!

حرص! حرص مورچه‌ای! مورچه هم همین‌طور است. یک سال بیشتر عمر نمی‌کند، غذایی را هم که او می‌خورد بنابر آن‌چه حیوان شناس‌های قدیم نوشته‌اند از طریق بو کشیدن تغذیه می‌کند، دانه را می‌شکافد و از بوی دانه تغذیه می‌کند، غذای او بوی دانه است، آن‌وقت این پدر نامرد، این‌قدر در انبارها می‌برد، در تابستان هم با جان کندن این‌ها را بیرون می‌آورد، همه را نیم می‌کند، رو به آفتاب می‌گذارد تا آفتاب شیره وسط آن را که ماده بذری گندمی است، آن را بسوزاند که سبز نشود، رطوبت زمین باعث نشود که آن سبز شود.

تخم گشنیز را دو نصف بکنی باز سبز می‌شود، تخم گشنیز را چهار نصف و قسمت می‌کند و خوب می‌سوزاند.

یک سیلوهایی ساخته است، اگر کسی می‌خواهد سیلوسازی را یاد بگیرد برود خانه‌های مورچه‌ها را درست ببیند، بی‌پیر سه طبقه ساخته است، زیر آن خالی است و هواکش است، وسط جای انبار آن است، بالا هم جای نشیمن خودش است که دو تا درب دارد، نوعا هم در ارتفاع و بلندی‌ها خانه می‌سازد که اگر از این‌طرف آب آمد او از درب دیگر فرار کند و زیر انبار او خالی است و هواکش دارد که رطوبت زمین انبار او را نپوستاند. الی غیر ذلک از چیزهایی که خدای متعال به این حیوان عطا کرده است.

این یک مرکب طبیعی است که در یک سال از بین می‌رود. یک مرکب حیوانی داریم که تا 1000 سال می‌ماند. بنابرآن‌چه حیوان شناس‌های قدیم تجربه کرده‌اند، بعضی از کلاغ‌هایی که منقار و پای آن‌ها قرمز است، کلاغ چند نوع است، یک نوع آن سیاه‌هایی هستند که پای آن‌ها سیاه است، یک نوع آن کلاغ‌هایی هستند که نسبتا کوچک هستند، منقار آن‌ها قرمز است، دست و پای آن‌ها هم قرمز است.

«دمیری» در «حیاه الحیوان» می‌نویسد: بنابر آزمایشات بعضی از کلاغ‌ها تا 1000 سال عمر می‌کنند.

آن حیوان گوشت و پوست و استخوان است، حضرت هم گوشت و پوست و استخوان است. هر دو مرکب هستند، هر دو از بسائط ترکیب شده‌اند، هر دو هم جنبنده هستند، آن ترکیب ترکیبی است که ظرف یک سال منحل می‌شود، «کل مرکب ینحل» این یکی از قواعد علمی مسلم است، علم قدیم و جدید قبول دارند. چون ترکیب بسائط، قصری است نه طبعی. «و القصر لایدوم» قصر دوام پیدا نمی‌کند. هر وقت که باشد این‌ها از یکدیگر جدا می‌شوند.

جان قصد رحیل کرد، گفتم که مرو   گفتا چه کنم؟ خانه فرو می‌آید

این شعری است که شاعر می‌گوید.

ترکیب به هم می‌خورد، لذا باید روح خداحافظی با بدن بکند، روح حیوانی باید خداحافظی با بدن بکند، از هم می‌پاشد.

این ترکیب در حیوانات و در نباتات و در بشر.

یک بشری است که دو سالگی می‌میرد، به محض این‌که به دنیا آمد و شیر مادرش را خورد، ترش می‌کند و می‌میرد! از هم می‌پاشد و این ترکیب به هم می‌خورد.

یک ترکیب دیگری در 20 سالگی داریم، یک ترکیب دیگری در 50 سالگی داریم، یک ترکیب دیگری داریم که در 90 سالگی به هم می‌خورد، یک ترکیب دیگری داریم که در 120 سالگی به هم می‌خورد، یک ترکیب دیگری داریم که در 150 سالگی به هم می‌خورد، این‌ها را حسابی با مدرک صحیح خواهم گفت. یک ترکیب دیگری داریم که الان می‌توانم در مشت شما بگذارم و تماشا کنید، این در 200 سالگی به هم می‌زند و از هم می‌پاشد.

این هم گوشت و پوست و استخوان و خون و پی رگ و موی است، همین که من و شما داریم او هم دارد، همین که ما داریم و در ظرف 60 سالگی از هم می‌پاشد، روی یک علتی که در یک گوشه آن پیدا می‌شود، حالا آن علت بر ما محسوس باشد یا نه، بجای خود، این مرکب از هم می‌پاشد و به هم می‌خورد.

در ما در 60 سالگی این‌طور می‌شود.

الان من به شما جایی را نشان می‌دهم که الان هم هست و می‌توانید بروید در 200 سالگی است.

در کنار کوه هیمالیا یک فضای وسیعی است، یک قسمت از آن فضا سرحد مشترک بین افغانستان و تبت و چین و پاکستان است. در آن‌جا یک قبیله‌ای هستند، صحبت یک نفر و دو نفر نیست، پیرمردها خوب یاد بگیرید، اگر دلتان می‌خواهد بروید، بروید، یک قبیله‌ای هستند بنام قبیله «هُنظ»، این قبیله الان هست. عمر طبیعی این قبیله عموما بین 180 و 200 است. بین 180 تا 200 می‌میرند، در این قبیله اگر کسی در 100 سالگی بمیرد می‌گویند بدبخت جوان‌مرگ شد! جوانی آن‌جا 100 سالگی است، نوعا مردم آن‌جا بین 180 تا 200 می‌میرند. یک قبیله فراوان الان موجود

هستند، دلتان هم می‌خواهد شما بار ببندید و بروید و تماشا کنید، دلتان هم خواست آن‌جا بمانید و وصلت کنید و زن بگیرید تا نسل شما نسل 200 ساله بشود.

بالاتر از آن هم هست.

وقتی این طبیعت مرکب دارای تفاوت شد، چه مرکب معدنی، چه مرکب نباتی، چه مرکب حیوانی، چه مرکب انسانی، فرق نمی‌کند، حیوان هم مثا ما است، آن هم گوشت و استخوان و پی و رگ و مو و پوست است، ما هم همان هستیم، یک حقیقت ترکیبی است. اما این حقیقت ترکیبی در انحلال اختلاف دارند، تفاوت دارد، طبیعت مشکک است، به محض این‌که تفاوت در آن پیدا شد ما نمی‌توانیم در دو طرف، طرف زیادی و طرف کمبودی، نمی‌توانیم در یک سرحدی متوقف کنیم، یعنی نمی‌توانیم بگوییم که عمر حیوان 1000 سال است و بیشتر نمی‌شود، ممکن 1500 سال بشود، نمی‌توانیم بگوییم که عمر حیوان از یک شبانه روز کمتر نمی‌شود، ممکن حیواناتی باشند که یک ساعت عمر آن‌ها باشد، ممکن حیواناتی باشند که یک دقیقه عمر آن‌ها باشد، ممکن حیواناتی باشند که یک ثانیه عمر آن‌ها باشد، همین‌طور برو پایین.

از طرف بالا و از طرف پایین، نمی‌توانی یک مرزی برای آن قائل بشوی و بگویی دوام و بقای مرکب از این دو مرز تجاور نمی‌کند، به هر مرزی که به تو بخواهی مرز بگویی چون طبیعت مشکک است، ممکن است یک درجه بالاتر از آن باشد، ممکن است یک درجه پایین‌تر از آن باشد.

این قانون مسلم است ؟؟؟ 44:40 و هیچ منطقی نمی‌تواند در این قانون و قاعده‌ای که گفتم کوچک‌ترین اعتراضی و انتقادی و ایرادی را وارد کند.

طبیعت اگر مشکک شد، به هر پایه‌ای از دو طرف شدت و ضعف که برسد، نمی‌توان متوقف کرد. ممکن است در عالم وجود همین طبیعت یک مرز بالاتری برود. وقتی‌که این‌طور شد هیچ مقدار عمری را ما نمی‌توانیم منکر شویم، بگوییم نیست یا نمی‌شود.

سنت اقلی این است که نفرات کم و نادر و اندکی را به آن راه می‌کشاند و می‌برد. البته این‌طور عمرها سنت اکثری نیست و این درست است، آن هم اکثری در زمان ما و الا ما از قبل خبر نداریم، بلکه خبر داریم. آیات قرآن برای شما می‌خوانم، معمرین برای شما خواهم گفت، این‌ها را فردا و فردا شب می‌خوانم. برای شما می‌گوییم که سنت الهیه معلوم نیست که از 11 هزار سال قبل تا به الان همه‌اش مثل سنت نوعی الان باشد، الان نوع مردم بین سن 60 و 70 و 80 می‌میرند، از پدرهای خود بپرسید که نوع مردم زمان قبل عمرهایشان 80 و 90 و 100 بوده است.

خود من یک پیرمردی را دیدم که 132 سال عمر وی بوده است، 46:50 ؟؟؟ شغل وی جمع کردن خاکروبه‌ها بود، در 50 سال پیش شهرداری که بیاید کثافات و زباله‌ها را جمع کند و هر روز سوپورها در خانه بیایند و زباله بگیرند این حرف‌ها نبود.

مملکت در 50 سال پیش یک طویله‌ای بود، آسفالتی نبود، سنگ‌فرشی نبود، کوچه‌ها پر از گل و شل و کثافت بود، کوچه‌های مسقف که دالان می‌گفتند بود که زباله‌های خانه‌ها را می‌ریختند، سگ‌ها هم می‌آمدند آن‌جا و بچه می‌کردند. پر از کثافات! در کوچه‌ها چراغ نبود. این مملکت یک وضعی بود. به کلی وضع عوض شده است.

در عین همان احوال عمر پدرهای ما 80 و 90 بود.

این ابوطالب خاک‌کش که 132 سال عمر داشت بیل بر دوش داشت، می‌آمد اوائل فصل بهار و این زباله‌ها را از کوچه‌ها جمع می‌کرد یک الاغ هم داشت و زباله‌ها را خارج شهر می‌برد و کود انبار می‌کرد و به زارعین و مالکین می‌فروخت.

پدرم به او می‌گفت ماشاءالله خیلی عمر کردی! می‌گفت: شیخ، برکت‌ها از عمر رفته است، 130 سال که عمر نیست، پدرم 140 سال عمر کرد!

مردم 60 سال قبل، نوعا عمر آن‌ها طولانی‌تر از مردم امروز بود، با این‌که بهداشت خیلی هم بهتر شده است، یک عیب و علت‌های دیگری پیدا شده است که عمرها را کم کرده است.

بر فرض که ما قبول کنیم و بگوییم که از 1000 سال قبل تا الان، طبق سنت الهیه، سنت اکثری آن 60 و 70 و 80 و 90 و 100 بوده است، خدا سنت اقلی هم داشته است، در آن سنت اقلی خدا نفراتی را خلق می‌کرده است که 300 سال و 400 سال و 00 سال عمر می‌کردند.

یک روزی معاویه گفت: بروید یک پیرمردی را که عمر زیاد داشته باشد و خرفت هم نشده باشد را پیدا کنید. رفتن یک نفر را آوردند. پرسیدند: عمر تو چقدر است؟ گفت: 300 سال. پرسیدند: تو هاشم را دیدی؟ گفت: هاشم کیست؟ گفتند جد پیغمبر. گفت: حضرت هاشم را بله دیدم. پرسیدند: چطور آدمی بود؟ گفت: آدم بسیار خوبی بود، خیلی خوش‌رو بود، خیلی کف و دل بازی داشت، دست و دل او باز بود، دارای جود و سخا بود، دارای شجاعت و آقایی بود، از حضرت هاشم کلی تعریف کرد.

پرسیدند: امیه را هم دیده‌ای؟ گفت بله. پرسیدند: او چطور بود؟ گفت یک مردیکه بدی بود، کثیف و بدترکیب بود، بداخلاق.

از امیه کلی بد گفت.

خلق معاویه تنگ شد، دید که او از جدش دارد بد می‌گوید و از هاشم تعریف می‌کند.

گفت: کار تو چه بوده است؟ گفت: کاسبی و خرید و فروش بوده است. من به نفع اندک می‌ساختم، تومنی سنار که استفاده می‌کردم جنس را رد می‌کردم لهذا معامله‌ام خیلی شده بود، دیگر این‌که اگر جنس من معیوب بود خودم همان اول عیب جنسم را به مشتری می‌گفتم که عیبش این است می‌خواهی بخر می‌خواهی نخر. او هم می‌خرید لذا کاسبی من خیلی خوب بود و خیلی هم استفاده کردم، هیچ‌وقت هم ناراحتی نداشتم.

رو به یارانش کرد و گفت: این‌طور باید زندگی کرد. پیرمرد، تر و تازه، عقل و هوش وی، همه سرجا بود، وقتی از امیه بدگوئی کرد و به معاویه برخورد کرد، به پیرمرد گفت که یک چیزی از من بخواه. گفت چه بخواهم؟ گفت آمدی به محضر پادشاه و تو را احضار کردیم و حالا یک چیزی بخواه و برو. گفت: من را به بهشت ببر.

معاویه گفت: معذرت می‌خواهم این از بنده ساخته نیست، خود من معلوم نیست که بروم. اختیار بهشت دست من نیست که تو را ببرم، یک چیز دیگر بخواه. یک تاملی کرد، گفت: یا امیرالمومنین من را برگردان و جوان بکن. معاویه گفت: این هم از دست من ساخته نیست، من نمی‌توانم پیر را برگردانم و جوان بکنم.

گفت: تو که نه کار آخرت از تو ساخته است، نه کار دنیا از تو ساخته است، من چه از تو بخواهم، رهایم بکن که بروم.

گفت برو به امان خدا.

300 و خورده‌ای سال عمر او بود.

ان‌شاءالله تعالی معمرین را با سند به شما می‌گویم، زیاد داریم.

همین‌که تشکیک پیدا شد، این تشکیک سنت را دو نوع می‌کند، سنت اکثری و سنت اقلی.

سنت اقلی یعنی کم به کم، سنت اکثری یعنی عموم و نوع. البته مرکبات در سنت اکثری یک میزان تقریبی دارند نه تحقیقی. ولی در سنت اقلی هیچ میزان ندارند، چنان‌چه در حرکت برای شما مثال زدم، الان حرکت ما چه نوعی است، خیلی که تند برویم، ساعتی یک فرسخ می‌رویم.

یک استادی داشتم، خدا رحمتش کند، این بزرگوار من را می‌خواست به پیاده‌روی مانوس کند و من را عادت بدهد، روزهای اول یک فرسخ من را راه می‌برد، چند هفته گذشت و دو فرسخ شد، چند ماه که گذشت سه فرسخ شد، همین‌طور رفتیم تا این‌که هفت فرسخ پیاده می‌رفتیم، خودش در شبانه روز تا 14 فرسخ پیاده می‌رفت، مف‌گفت باید تو را برسانم تا 14 فرسخ پیاده‌روی کنی که بتوانی یک سفر مکه پیاده بروی، چون خودش به سفر مکه پیاده رفته بود، یک سفر بتوانی که کربلا و نجف پیاده بروی.

تند راه می‌رفت، من جوان بودم و 22 ساله بودم، او 61 یا 62 ساله بود، از من تندتر راه می‌رفت.

در حرکت اشخاص متفاوت هستند، کسی سریع می‌رود و شخص دیگری مثل مازندرانی‌ها با زحمت تکان می‌خورد، سنت نوعیه در حرکت یک میزان خاصی است، ساعتی یک فرسخ است، اما یک حرکات نادره‌ای هم پیدا می‌شود که در ساعتی 100 فرسخ می‌شود، آن هم در رشته خودش باز سنت می‌شود، مثل حرکت ماشین، آن در رشته خودش سنتی است.

در تمام حقایق این عالم این‌طور است، یک سنت اکثری داریم، یک سنت اقلی داریم، در سنن اقلیه هیچ نمی‌شود حرف زد، حتی استبعاد هم نمی‌توان کرد، وجود امام زمان، بقای مزاج ایشان 1134 سال، یا العیاذ بالله 1500 سال! ما که حاضر نیستیم 400 سال ظهور حضرت عقب بیافتد، ما دلمان می‌خواهد که حضرت فردا حاضر شود، اما العیاذ بالله اگر 400 سال عقب افتاد، این 1500 سال بقای این مرکب انسانی، جز سنن اقلی خدا است، البته سنت اکثری نیست، ما نمی‌گوییم که همه مردم 110 سال عمر دارند، و این‌که ما نمی‌گوییم که همه مردم می‌شود که 1100 سال با اوضاع و شرائط کنونی خود زندگی کنند، اما آن در یک شرائطی که فردا ان‌شاءالله در روز جمعه آن شرائط را از فردا شروع می‌کنم، او در یک شرائطی زندگی می‌کند که برای او در آن شرائط آن سنت اقلیت، سنت دائمیه است برای هرکس که واجد ان شرائط شود.

امشب خلاصه عرض من این شد که:

یک حقیقتی که در ذاتش تفاوت دارد، تشکیک ذاتی دارد، این را به هیچ حدی ما نمی‌توانیم متوقف کنیم، به هر حدی که برسیم ممکن است بالاتر از آن برود، مثل نور و حرارت که مثال زدم، مثل حرکت که مثال زدم، ترکیب بدنی انسان یکی از حقایق است، ترکیب بدنی حیوان یکی از حقایق است، ترکیب بدنی و جسمی نباتات یکی از حقایق است، این‌ها مختلف هستند و مشکک هستند،

چون مختلف و مشکک هستند در هیچ حدی نمی‌توان این‌ها را متوقف کرد، به هر پایه‌ای که برسد ممک ناست بالاتر از آن بیاید.

بله، بالاتر که می‌رود سنت اقلی می‌شود، سنت اکثری نمی‌شود، آن‌وقت ما بدنی داریم که استعداد بقای ده سال را دارد، بدنی داریم که استعداد بقای 100 سال را دارد، بدنی داریم که استعداد بقای 1000 سال را دارد، بدنی داریم که استعداد بقای 3000 سال را دارد.

حضرت نوح7 1450 سال در دنیا عمر کرده است. قرآن به صراحت می‌گوید: 950 سال قبل از طوفان زندگی کرد، (فَلَبِثَ فيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاَّ خَمْسينَ عاما) [5] در قوم خود هزار سال مگر پنجاه سال درنگ کرد، یعنی 950 سال عمر کرد، این قبل از طوفان او بوده است، بعد از طوفان نیز 500 سال بوده است. «سام» پسر او 600 سال عمر کرده است، بنابرآن‌چه مورخین عرب نوشته‌اند، این‌ها ترکیب بدنی انسانی هستند، ولی ترکیب طوری شده است که استعداد بقای 1000 سال را دارد.

الان ماشین درست می‌کنند که این ماشین استعداد کشیدن 2 تن بار را دارد و 600 هزار کیلومتر راه را دارد، از همین کارخانه از جنس آهن ماشینی درست می‌کنند که استعداد کشیدن 20 تن بار را دارد، با یک میلیون کیلومتر راه رفتن. همان آهن است، به نحوی فشار می‌دهند و محکم می‌سازند که استعداد بقا آن بیشتر است، آن یکی اولی را به این درجه از فشار نمی‌آورند، لذا استعداد ان کمتر است

پس گوشت و پوست و استخوان که خود این‌ها هم مرکبات هستند و ترکیب انسانی از این‌ها مختلف است، ممکن است یک ترکیبی باشد که استعداد بقای 100 سال و یک ترکیبی باشد که استعداد بقای 1000 سال، یک ترکیبی از کارخانه باشد که همین گوشت و پوست را طوری بیرون بیاورند که استعداد بقای دو هزار سال را داشته باشد.

به مرده‌ها نگاه کنید، زنده‌ها را هم مثل مرده‌ها بگیر. بعضی مرده‌ها هستند که امروز که خاک می‌کنید، دو ماه دیگر اثری از آثار او نیست، یکی دیگر بعد از دو سال هنوز اثرش هست، بدنش هنوز تکان نخورده است، چه شرائطی در این مرکب است که از هم نپاشیده است، ترکیب جمادی و عنصری او به هم نخورده است، ما نمی‌دانیم!

یک قصه بگویم.

در زمان معاویه مردم به قبرستان احد می‌رفتند، آن‌جا شهدای احد را زیارت می‌کردند و فحش می‌دادند به روسای لشکری که به جنگ پیغمبر آمده بودند که رئیس آن‌ها ابوسفیان بود، هند جنگرخوار مادربزرگ یزید و معاویه.

قهرا شهدا را که استرحام می‌کردند، لعن و سب هم به آن‌ها می‌کردند، خوب این به مقام معاویه بر می‌خورد، پدر معاویه ابوسفیان بوده است، هند مادربزرگش بوده است، این به او برخورد می‌کرد.

گفت یک نقشه‌ای باید بکشیم که قبرستان را از این‌جا بلند کنیم که مردم نروند و از ابوسفیان یاد بد نکنند. مهندسین را خواستند، اداره بهداری دستور داد که آب‌های مدینه، آب‌های کثیفی است، باید آب تازه وارد کنیم.

آب شناس‌ها بالای قبرستان احد رفتند، آن‌جا گفتند که چشمه‌های خوبی است، آب‌های خوبی است، چاه‌ها را باید این‌جا بزنیم، قنات‌ها را باید این‌جا بکنیم، آب را از این‌جا برای شهر در بیاوریم.

مهندسین آمدند و معبر آب را از داخل قبرستان معین کردند که بهترین راهی که آب را وارد کنیم همین قبرستان احد است.

این راه خوبی شد، راه قانونی پیدا کرده است که برای حفظ صحت و سلامت مسلمانان مدینه قبرستان احد را خراب بکنیم و نهر برای آب بکشیم. به این اسم خواستند که قبرستان را از بین ببرند.

بناها آمدند و شروع به شکافتن زمین کردند، همان اول قبر عبدالله، پدر جابر بن عبدالله انصاری را برخورد کردند، تا نگاه کردند دیدند که بدن او سالم است.

از جنگ احد تا آن تاریخ 40 سال گذشته بود. بدن او صحیح وسالم بود.

بیل زدن و خورد به پای یک نفر و خون آمد! دست‌ها را می‌گرفتند و بلند می‌کردند و او می‌افتاد.

یک بدنی است که بعد از 3 هفته که می‌آیند می‌بینند اثری از آن باقی نمانده است، خاک آن را پوسانده و از بین برده است، بعد از یک سال می‌آیند می‌بینند استخوان او کم فسفر بوده و از بین رفته است. یک بدنی هم 40 سال مانده و تکان نخورده است.

1000 سال هم مانده و تکان نخورده است.

قبر ابن بابویه که بین شاه عبدالعظیم و تهران است، چند روز پیش هم من توصیف زیادی از این بزرگوار کردم و شرح ولادت ایشان را عرض کردم.

این بزرگوار در زمان یکی از سلاطین قاجار بود، یا محمد شاه بود یا فتحعلی شاه. سیلی آمد و خراب کرد و قبر ایشان هم یک گوشه آن خراب شد. رفتن که قبر را تعمیر کنند، دیدن که بدن او صحیح و سالم است.

میرزا عبدالله زنوزی که یکی از علمای آن تاریخ بوده است، به احترام ابن بابویه او را در قبر کردند و او رفت دید. تمام بدن ابن بابویه صحیح و سالم بود، حتی ریش و ناخن حنا بسته او سالم بود.

این هم بدن است، این هم گوشت و پوست و استخوان و موی است، آن بدن‌های دیگر هم که سر 6 ماه می‌پوسند، گوشت و پوست و استخوان و موی است، این یک نوع است و آن یک نوع است، این از کارخانه با یک نوع در آمده است که استعداد بقا دارد، ترکیب عنصری و ترکیب جمادی او 1000 سال می‌ماند، آن طوری از کارخانه درآمده است که یک سال هم ترکیب جمادی او باقی نمی‌ماند. وقتی ترکیب جمادی او این‌طور شد از جنبه حیات انسانی و حیوانی او هم همین‌طور است، فرق نمی‌کند.

مرده که متلاشی شدن بدن او متفاوت است، زنده را هم همین‌طور بگیرید، آن کارخانه سازی که کارخانه آدم‌سازی را درست کرده است، مواد و مصالح اولیه را قرص در می‌آورد، آن‌که سست است کم دوام است و آن‌که قرص است بادوام است، این دیگر حرفی ندارد.

البته این‌هایی که دوام بیشتر دارند اقلیت دارند، نوع این‌طور نیست و ما هم قبول داریم، ما که نمی‌گوییم که همه مردم 1100 سال عمر می‌کنند، ما نمی‌گوییم که همه استعداد بقا 1100 سال را دارند. نخیر، عده معدودی مثل حضرت نوح7 که قرآن گفته است، و دیگران از معمرین که آن‌ها هم بین 500 و 600 و 900 و 1000 و 1500 هستند، هنوز امام زمان ما به 1500 نرسیده است، تازه ایشان 1134 سال دارند، این 370 سال دیگر که زندگی بکند برابر حضرت نوح7 می‌شود، تازه برابر عمر نوح7 که شد کاری نشده است، زیرا شخصی دیگر است که 3500 سال عمر دارد و الان هم موجود است، او حضرت خضر7 است.

نتیچه این شد چون طبیعت مرکب مشکک است در هیچ حدی نمی‌توان وقفه داد، و دو سنت است، سنت اکثری و سنت اقلی. امام زمان در سنت اقلی خدا است نه در سنت اکثری.

اما حدیثی که پیامبر فرمود: «اکثر اعمار امتی بین الستین و السبعین» فرموده است بیشتر عمرهای امت من، نه همه عمرها.

و الا امام صادق7 از 60 و 70 گذشته بود که از دنیا رفت. خود سلمان که امت پیغمبر است قطعا و یقینا عمر ایشان 350 سال بوده است. بین مورخین در 350 و 450 سال اختلاف است. قدر قطعی که مورخین قبول دارند عمر سلمان 350 سال است و سلمان از امت پیغمبر است.

نفرمود عمر اکثر امت من بین 60 و 70 است، فرمود اکثر عمر امت من این میزان است.

تا این‌جا مطلب کافی است. فردا هم بیایید. فردا شب هم بیایید. نیامدید سلسله مطلب از دست شما می‌رود، سه چهار پنج حلقه است که چسبیده به هم است، اگر عرائض امشب شما را اقناع کرد، فردا ان‌شاءالله. اگر آن هم نکرد فردا شب، سه چهار دنبال و حلقه‌ها دارد همین مطلبی که امشب شروع کردم.

خدا به حق امام زمان همه شما را طول عمر بدهد تا به زیارت حضرت نائل شوید.